
پژوهش‌های فلسفی

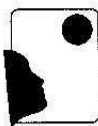
در باب ذات آزادی انسان

فریدریش ویلهلم یوزف شلینگ

ترجمه‌ی

مجتبی درایتی

ابوالحسن ارجمند تاج‌الدینی



نشر هب‌خیز



نشر شب‌خیز

*Philosophische Untersuchungen über das Wesen der menschlichen Freiheit
und die damit zusammenhängenden Gegenstände*

Friedrich Wilhelm Joseph Schelling

پژوهش‌های فلسفی در باب ذات آزادی انسان
و موضوعات مرتبط با آن

نویسنده: فریدریش ویلهلم یوزف شلینگ
مترجمان: مجتبی درایتی، ابوالحسن ارجمند تاج‌الدینی
ویراستار: مرتضی نوری
صفحه‌آرایی: بخش تولید نشر شب‌خیز

چاپ اول ۱۳۹۷، شماره نشر ۴، ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۷۴۳۷-۳-۵

نشر شب‌خیز: تهران، انتهای اشرفی اصفهانی، خیابان نفت، پلاک ۴۴، واحد ۲۲

تلفن: ۴۴۸۷۰۴۲۶

Email: nashreshabkhiz@gmail.com

nashrshabkhiz

شلینگ، فریدریش ویلهلم یوزف فون، ۱۷۷۵ - ۱۸۵۴ م.

Schelling, Friedrich Wilhelm Joseph von

پژوهش‌های فلسفی در باب ذات آزادی انسان و موضوعات مرتبط با آن (رساله آزادی) / فریدریش
ویلهلم یوزف شلینگ؛ [توماس بوخهایم]؛ ترجمه‌ی مجتبی درایتی، ابوالحسن ارجمند تاج‌الدینی؛
ویراستار مرتضی نوری

تهران: شب‌خیز، ۱۳۹۷.

۲۶۸ ص.

۹۷۸-۶۰۰-۹۷۴۳۷-۳-۵

فیبا

فارسی-آلمانی.

عنوان به آلمانی: *Philosophische Untersuchungen über das Wesen der menschlichen
Freiheit und die damit zusammenhängenden Gegenstände*

واژه‌نامه.

کتابنامه.

نمایه.

آزادی -- فلسفه

Liberty -- Philosophy

ایده‌آلیسم

Idealism

بوخهایم، توماس، ۱۹۵۷ - م.

Buchheim, Thomas

درایتی، مجتبی، ۱۳۵۹ -، مترجم

ارجمند تاج‌الدینی، ابوالحسن، ۱۳۷۱ -، مترجم

۱۳۹۶ پ ۴/۸ ش BA۲۴/۴

۱۲۳/۵

۵۰۵۸۲۰۸

سرشناسه:

عنوان و نام پدیدآور:

مشخصات نشر:

مشخصات ظاهری:

شابک:

وضعیت فهرست‌نویسی:

یادداشت:

یادداشت:

یادداشت:

یادداشت:

یادداشت:

موضوع:

موضوع:

موضوع:

موضوع:

شناسه افزوده:

شناسه افزوده:

شناسه افزوده:

شناسه افزوده:

رده‌بندی کنگره:

رده‌بندی دیویی:

شماره کتابشناسی ملی:

فهرست مطالب

۹	مقدمه‌ی مترجمان فارسی
۴۱	فهرست تفصیلی مطالب رساله
۴۵	متن پژوهش‌های فلسفی در باب ذات آزادی انسان
۱۲۳	توضیحات مترجمان فارسی
۱۲۷	ارجاعات به کتاب مقدس
۱۳۳	پاسخ به اعتراضات کارل آگوست اشنمایر
۱۵۱	واژه‌نامه‌ی فارسی به آلمانی
۱۵۹	واژه‌نامه‌ی آلمانی به فارسی
۱۶۷	نمایه‌ی موضوعی

مقدمه‌ی مترجمانِ فارسی

«در سال ۱۸۰۹ رساله‌ی شلینگ در بابِ آزادی منتشر شد. این رساله بزرگترین دستاوردِ شلینگ، و در عین حال یکی از عمیق‌ترین آثارِ فلسفه‌ی آلمان و بدین ترتیب فلسفه‌ی غرب است.»^۱ مارتین هایدگر

پژوهش‌های فلسفی در بابِ ذاتِ آزادیِ انسان و موضوعات مرتبط با آن که به رساله‌ی آزادی^۲ نامبردار است، اثری است معروف که به سال ۱۸۰۹ به خامه‌ی فریدریش ویلهلم یوزف شلینگ منتشر شد. این اثر هر چند در بدو انتشار، توجه چندانی برنیانگیخت، به مرور در تاریخ فلسفه‌ی غرب چنان مورد توجه قرار گرفت که اکنون یکی از آثارِ کلاسیکِ فلسفه‌ی غرب و به طورِ خاص یکی از برجسته‌ترین آثارِ سنتِ ایدئالیسمِ آلمانی به شمار می‌آید.

چنان‌که از عنوانِ رساله پیداست، موضوع این رساله آزادی است. آزادی در تمام دورانِ تفکرِ شلینگ همواره یکی از دغدغه‌های اصلی او بوده است. شلینگ در بدو شروع به کارِ فلسفی خود در بیست‌سالگی در نامه‌ای به هگل در تاریخ ۴ فوریه ۱۷۹۵ تصریح می‌کند که «اول و آخر هر فلسفه آزادی است». گذشت

1. Heidegger, M., *Schelling: Vom Wesen der menschlichen Freiheit (1809)*, in *Gesamtausgabe*, Band. 42, Frankfurt am Main, Vittorio Klostermann, 1988, S. 3.

2. *Freiheitsschrift / Freiheitsabhandlung*

زمان نه تنها از اهمیت این مسأله برای شلینگ نکاست، بلکه نقش آزادی در تفکر وی پررنگ‌تر و پررنگ‌تر شد، چنان‌که می‌توان گفت در فلسفه‌ی متأخر وی این آزادی است که تبیین می‌کند چرا اساساً چیزی هست به جای آن‌که نباشد.

زندگی شلینگ تا سال ۱۸۰۹

فریدریش ویلهلم یوزف شلینگ در ۲۷ ژانویه ۱۷۷۵ در لونبرگ^۱ (نزدیک اشتوتگارت) متولد شد. پدرش، که از سال ۱۷۷۱ در لونبرگ کشیش بود، در ۱۷۷۷ منصب استاد و واعظ را در صومعه‌ی بینهاوزن^۲ (در نزدیکی توبینگن) به عهده گرفت. شلینگ اول‌بار همان‌جا به مدرسه‌ی آلمانی‌زبان رفت و زبان‌های باستانی را فراگرفت. در سال ۱۷۸۵ به مدرسه‌ی لاتینی‌زبان در نورتینگن رفت، اما در سال ۱۷۸۶ به بینهاوزن بازگشت، زیرا در همین مدت کوتاه بر مجموع مواد درسی آن مدرسه تسلط یافته بود. در بینهاوزن در جلسات درس طلاب سال‌های بالاتر شرکت می‌کرد. در کنار زبان یونانی، لاتین و زبان‌های جدیدتر، نزد پدرش به فراگیری زبان عبری و عربی پرداخت. وی از همان زمان به‌واسطه‌ی تعلیمات پدرش با آموزه‌های اُتینگر و بومه آشنا شد.

شلینگ هنوز شانزده سال هم نداشت که برای ورود به حوزه‌ی علمیه‌ی توبینگن اجازه‌ی خاص دریافت کرد. وی پنج سال مقرر را در توبینگن ماند و در این حوزه‌ی علمیه، مدت زمانی با هولدرلین و هگل هم‌حجره بود. وی از همین زمان در تفسیر کتاب مقدس مهارت شگفت‌انگیزی داشت. تازه شانزده‌ساله شده بود که با فلسفه‌ی نقادی کانت آشنا شد. در سال ۱۷۹۲ امتحان فوق لیسانس در فلسفه و در سال ۱۷۹۵ امتحان پایان دوره در الهیات را با موفقیت از سر گذراند. در این زمان او دیگر از الهیات سنتی کناره گرفته بود و به سمت فلسفه‌ی آن روزگار تغییر جهت داده بود.

در سال ۱۷۹۳ فیشته، که به‌واسطه‌ی کتاب *جستار در نقد هرگونه وحی* // *مکاشفه*^۳ ناگهان شهرتی دست و پا کرده بود، به توبینگن آمد و همین زمینه‌ی آشنایی شلینگ با وی شد. در سال ۱۷۹۴ — که فیشته دوباره در توبینگن اقامت

1. Leonberg

2. Bebenhausen

3. *Versuch einer Kritik aller Offenbarung*

گزید - رساله‌ی تازه‌منتشرشده‌ی وی با عنوان *در باب مفهوم آموزی علم*^۱ به دست شلینگ رسید. این امر سبب‌ساز نخستین اثر فلسفی شلینگ (در باب امکان صورتی از فلسفه)^۲ شد و وی آن را به پیوست نامه‌ای برای فیشته ارسال کرد. فیشته در پاسخ نامه‌ای برای وی نوشت و همراه با آن نخستین برگه‌های حروف‌چینی‌شده‌ی درس‌گفتاری که در همان زمان با عنوان *بنیاد کلی آموزی علم*^۳ در ینا ایراد می‌کرد برای وی فرستاد. جوابیه‌ی شلینگ با عنوان *درباره‌ی من به‌مثابه‌ی اصل فلسفه*^۴ (۱۷۹۵) را بسیاری چونان هم‌رأیی و هم‌سلیقگی وی با نظام آزادی فیشته تلقی کردند.

در نوامبر ۱۷۹۵ شلینگ معلم سرخانه‌ی فرزندانِ بارون فُن ریدزل^۵ شد - بسیاری از روشنفکرانِ زمانه‌ی شلینگ (نظیر فیشته و هگل) نیز هم‌چون او چنین شغلی را برگزیدند. شلینگ همراه با آن خانواده ابتدا در اشتوتگارت (۹۶-۱۷۹۵)، و سپس در لایپتسیگ سکنا گزید. وی از زمانی که در کنار تدریس به آن دو برادر برایش باقی می‌ماند، استفاده می‌کرد و به‌طور فشرده در درس‌های علوم طبیعی شرکت می‌کرد. وی در مواجهه با جدیدترین معارف و نظریه‌ها در باب فیزیک، شیمی و پزشکی بنیاد فلسفه‌ی طبیعت خود را شکل داد.

شلینگ در بیست و سه سالگی (۱۷۹۸) با حمایتِ گوته به سمتِ استادبازی در دانشگاه ینا رسید. در مسیر رفتن به ینا، چند هفته‌ای در درسدن اقامت گزید. در آن‌جا از جمله، با برادرانِ شلگل ملاقات کرد و برای نخستین بار با کارولینه، همسرِ آوگوست ویلهلم شلگل آشنا شد. شلینگ تماسش با گوته و شیلر را حفظ کرد و در حلقه‌ی «رومانتیک‌های نخستین» با برادرانِ شلگل، تیک، نووالیس و شلایر مایر ملاقات می‌کرد.

شلینگ در مقامِ استادِ دانشگاه موفقیتِ بسیاری کسب کرد، هرچند در ابتدا به‌واسطه‌ی تأثیر قوی فیشته بر فضای آکادمیک، به پای او نمی‌رسید. فیشته در سال ۱۷۹۹ به‌واسطه‌ی سیاستِ جدال علیه الحاد اخراج شد و به برلین رفت.

1. *Über den Begriff der Wissenschaftslehre*

2. *Über die Möglichkeit einer Form der Philosophie*

3. *Grundlage der gesamten Wissenschaftslehre*

4. *Vom Ich als Prinzip der Philosophie*

5. Barone von Riedesel

فاصله‌ی مکانی‌ای که بین فیشته و شلینگ پیش آمد، ظهور بیرونی جدایی روزافزون دیدگاه‌های فلسفی ایشان بود. وقتی شلینگ در سال ۱۸۰۱ طرح اولیه‌ی نظام این‌همانی‌اش را منتشر کرد، این جدایی علنی شد. در همان سال هگل به ینا آمد تا در آن‌جا از رساله‌ی استادی‌اش دفاع کند، و نخستین اثر فلسفی مهم‌اش با عنوان *تفاوت نظام فلسفه‌ی فیشته و شلینگ* را منتشر کرد و در آن در کنار شلینگ و در مقابل فیشته ایستاد. سال بعد از آن، این دو دوست جوان *مجله‌ی انتقادی فلسفه* را پایه‌گذاری کردند.

آشنایی شلینگ و کارولینه و عشق پنهان آن دو کم‌کم سر به رسوایی زد و در نهایت در سال ۱۸۰۳ به جدایی شگل از همسرش و ازدواج شلینگ با او منتهی شد. حرف و حدیث در مورد رابطه‌ی شلینگ و کارولینه چنان بالا گرفته بود که ینا دیگر جای ماندن نبود. به همین دلیل شلینگ در سال ۱۸۰۳ پیشنهاد تدریس در دانشگاه تازه‌تأسیس وورتسبورگ^۱ را پذیرفت تا همراه با کارولینه از طعن و کنایه‌ی مردم بگریزد.

زمانی که شلینگ در وورتسبورگ به سر می‌برد، به شدت مورد حمله‌ی هم‌زمان کاتولیک‌ها و الهی‌دانان عقل‌گرای پروتستان قرار گرفت (تا جایی که اسقف کلیسای کاتولیک دانشجویانی را که به کلاس‌های شلینگ می‌رفتند به طرد و اخراج از جامعه‌ی مسیحی تهدید کرد)؛ اما هیچ‌یک از این حملات صعود مستمر او به قله‌ی شهرت را متوقف نکرد. با وجود این، زمانی که در سال ۱۸۰۶ وورتسبورگ به دست اتریش افتاد، شلینگ (که پروتستان بود) مجبور به ترک دانشگاه شد و دولت باواریا در عوض، ابتدا تدریس در آکادمی علوم و سپس تدریس در آکادمی هنرهای تجسمی را به او پیشنهاد کرد که هر دو مشاغل پردرآمد و فارغ از مسؤولیت‌های دشوار بودند.

در این دوران نوشته‌های او روزبه‌روز بیش‌تر به سوی نوعی نثر استعاری-تمثیلی گرایش پیدا می‌کردند و جنبه‌ی دینی زندگی در آن‌ها بیشتر و بیشتر در مرکز توجه قرار می‌گرفت. در این بین، او یک بار دیگر نظام خود را بازمینی کرد و در نهایت در سال ۱۸۰۹ اثری منتشر کرد که در واقع آخرین اثری

بود که در زمان حیاتش چاپ می‌شد^۱: پژوهش‌های فلسفی در باب ذات آزادی انسان.^۲

نگاهی به تأثیرپذیری و تأثیرگذاری رساله‌ی آزادی

تأثیرپذیری رساله‌ی آزادی از آثار متفکران پیش از خود و نیز تأثیرگذاری آن بر متفکران پس از خود، آن را به اثری مهم در تاریخ فلسفه مبدل کرده است. در نظریه‌ها، افکار و مفاهیمی که در رساله‌ی آزادی مطرح می‌شوند می‌توان تأثیر متفکران بسیاری را دید، که از جمله‌ی مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به افراد زیر اشاره کرد: افلاطون، افلوپین، سنت آگوستین، لوتر، جوردانو برونو، بومه، اسپینوزا، لایبنیتس، آتینگر، کانت، یاکوبی، فیشته، شگل و بادر. از سوی دیگر، می‌توان تأثیر آراء شلینگ در این رساله را بر متفکران بسیاری مشاهده کرد که از جمله‌ی مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به شوپنهاور، کی‌یرکگور، هایدگر، سارتر، ارنست بلوخ و ژیزک اشاره کرد.

از مهم‌ترین جریان‌هایی که تأثیر آن‌ها بر رساله‌ی آزادی مشهود است، جریان عرفانی آلمان است. برای نمونه می‌توان به نحوه‌ی تأثیر یاکوب بومه^۳ (۱۵۷۵-۱۶۲۴م) در تکوین فکر شلینگ در رساله‌ی آزادی اشاره کرد.^۴ بومه کفاشی بود عارف و لوتری‌مسلك که کلی عمر خود را صرف تبیین نظری مکاشفات خود کرد. وی افکار خود را در دو کتاب اصلی‌اش، *فلق یا برآمدن سرخی صبح*^۵ (۱۶۱۲) و *سِرّ اکبر*^۶ (۱۶۲۳)، بیان کرده است. رنگ‌وبوی افکار بومه را می‌توان

۱. در همان سال کارولینه در اثر بیماری مرد و شاید همین امر موجب شد که شلینگ منبع الهام خود را از دست بدهد و در این‌که تا پایان عمر هیچ اثر دیگری منتشر نکرد، بی‌تأثیر نبود.

۲. در گزارش زندگی‌نامه‌ی شلینگ و نیز در نگارش بقیه‌ی این مقدمه از دو اثر زیر بسیار استفاده کردیم:

Jochem Henningfeld, F. W. J. Schellings 'Über das Wesen der menschlichen Freiheit', Darmstadt, Wissenschaftliche Buchgesellschaft, 2001, S. 1-3.

بینکار، تری، *فلسفه‌ی آلمانی: ۱۷۶۰-۱۸۶۰ میراث ایدئالیسم*، ترجمه‌ی ندا قطروی، تهران، ققنوس، ۱۳۹۴.

3. Jakob Böhme

۴. شلینگ بعد از ورودش به مونیخ در ۱۸۰۶ با بادر ملاقات کرد که به دوستی این دو منجر شد. شلینگ و بادر در آن زمان آثار بومه را با هم قرائت می‌کردند.

5. *Aurora oder Morgenröte im Aufgang*

6. *Mysterium Magnum*

در جای جای رساله‌ی آزادی مشاهده کرد، هرچند شلینگ در هیچ جای این رساله از وی نام نمی‌برد. این اثرپذیری شلینگ از بومه، به دو شکل از جانب هم‌عصران او مورد نقد قرار گرفته است: برخی تأثیر بومه را سبب‌ساز خروج بحث‌های شلینگ از قلمرو فلسفه دانسته‌اند و برخی دیگر اصالت افکار شلینگ را زیر سؤال برده‌اند. فیشته، هم‌چون بسیاری از فیلسوفان دوره‌ی روشنگری، عرفانی مثل بومه را شیدا و خیال‌پرداز می‌داند و شلینگ را متهم می‌کند که تحت تأثیر بومه دچار عرفان‌گرایی شده و از فلسفه خارج گردیده است.^۱ در مقابل، شوپنهاور در یکی از یادداشت‌های خود درباره‌ی رساله‌ی آزادی می‌نویسد: «این مقاله تقریباً فقط نسخه‌ی ویرایش‌شده‌ی سِر اکبر بومه است»^۲ و بدین ترتیب برای افکار خود شلینگ در این رساله اصالتی قائل نمی‌شود.

برخلاف فیشته، هگل و شلینگ از شباهت یا انتساب افکارشان به بومه احساس شرمساری نمی‌کردند. هگل در جلد سوم کتاب درس‌گفتارهایی درباره‌ی تاریخ فلسفه می‌گوید: «بومه نخستین فیلسوف آلمانی است؛ محتوای فلسفه‌ورزی او حقیقتاً آلمانی است»^۳. وی در ادامه اشاره می‌کند که چگونه پس از دوره‌ای فترت در اقبال به افکار بومه، در زمانه‌ی او دوباره اهمیت آراء او بازشناخته شده است: «در دوره‌ی روشنگری مخاطبان وی کاهش یافته بود، ولی در زمانه‌ی ما عمق افکارش دوباره به رسمیت شناخته شده است»^۴. در نظر هگل، ایده‌ی بنیادین و عنصر عقلانی افکار بومه که او را در جایگاه یک فیلسوف می‌تواند، رفع کثرات در وحدت الهی در عین حفظ آن‌ها در این وحدت است: «کوشش بومه حول محور این ایده‌ی بنیادین شکل گرفته است که همه چیز را در وحدت مطلق حفظ کند - وحدت مطلق الهی و اتحاد همه‌ی تقابل‌ها در خدا»^۵.

شلینگ نیز درباره‌ی تأثیرپذیری از افکار عرفا می‌گوید: «من از بردن نام بسیاری از این به اصطلاح خیال‌پردازان شیدا شرمسار نیستم، بلکه می‌خواهم با صدای بلند به وامداری خود به آن‌ها اعتراف کنم و، هم‌چون لایب‌نیتس، به خود

1. Fichte, J. G., *Sämtliche Werke*, Band VI, Berlin, 1971, S. 116-128.

2. Shopenhauer, *Der handschriftliche Nachlaß*, hrsg. von A. Hübscher, Frankfurt a. M., 1967, Bd. 2, S. 314.

3. Hegel, *Werke*, Band 20, Suhrkamp, 1986, S. 94.

4. Ibid., S. 91.

5. Ibid., S. 98.

می‌بالم که از آن‌ها چیزی آموخته باشم. با این نام‌ها مفاهیمی که به‌کار می‌برم و دیدگاه‌هایم را نکوهش می‌کردند، آن زمان که خود من فقط اسمی از ایشان شنیده بودم. اکنون می‌گویم که به این نکوهش‌ها، جامه‌ی حقیقت ببوشانم: اگر نوشته‌های ایشان را تا کنون به طور جدی مطالعه نکرده‌ام، به هیچ وجه به دلیل کوچک‌شماری افکار ایشان نبوده است، بلکه از روی غفلت و اهمالی بوده است که شایسته‌ی سرزنش است. دیگر نمی‌گذارم که این تقصیر بر گردن من باقی بماند.^۱

اهمیت بومه برای شلینگ در این است که تبیینی نظری از آموزه‌ی وحدت در کثرت ارائه می‌دهد، به نحوی که کثرات در آن وحدت مطلق حفظ می‌شوند بدون این که خدشه‌ای بر آن وحدت وارد سازند. هم‌چنین بومه تفسیری دینامیک و پویا از خدا ارائه می‌دهد؛ خدا یک مطلق خالی نیست، بلکه مملو از نیروهاست؛ نظام نیست، بلکه حیات و زندگی است. بومه خدا را به‌عنوان وحدت توخالی و انتزاعی تصویر نمی‌کند، بلکه در نظر او، خدا وحدت امور متقابل است که خود را تقسیم می‌کند. پدر که وحدت اولیه است، همه‌ی نیروها را در بر دارد و همه‌ی اشیاء از همان نیروها ایجاد شده‌اند و جاودان در آن باقی می‌مانند.

بومه برای شلینگ و هگل آموزگار دیالکتیک است. هنگامی که خداوند از عزلت به در می‌آید، وقتی در جست‌وجوی خویش از اطلاق خویش‌تر در می‌گذرد، ناگزیر جهانی منقسم می‌آفریند؛ جهانی که در آن، هر کیفیتی را تنها می‌توان در پرتو ضدش شناخت. خدا برای این که خود را بشناسد ناگزیر باید در هیأت غیر خود – کلمه، پسر – تجلی کند تا بتواند خود را در آینده‌ی وی ببیند. خدای متجلی خدایی است که خود را در حین خلقت دگرگون می‌کند، اما این کار را تنها به این شکل می‌تواند انجام دهد که آن‌چه در واقع وحدت است، به شکل نیروهای متضاد، نور و ظلمت ظاهر شود. بومه در سرّ اکبر می‌گوید: «نیروی که در نور است، آتش عشق خداست؛ و نیرویی که در ظلمت است، آتش قهر خدا؛ اما در واقع فقط آتش واحدی هست، که خود را به دو اصل

تقسیم می‌کند تا آن‌که هر یک در دیگری ظهور یابد؛ زیرا شراره‌ی قهر ظهور عشقِ عظیم است؛ در ظلمت است که نور شناخته می‌شود؛ در غیر این صورت، برای نور ظهوری نبود»^۱.

به‌رغم این تأثیرپذیری، خطاست که رساله‌ی آزادی را رنویسی یا بازنویسی آثار امثال بومه بدانیم. برخلاف سنت عرفانی که از مکاشفه‌ی حقیقت الهی و مخلوقات وی آغاز می‌کند و در ادامه به تبیین مکاشفات خود می‌پردازد، نقطه‌ی شروع شلینگ در رساله‌ی آزادی، اختیار و آزادی انسان است نه ذات الهی، و هم‌چنین وی در پیش‌برد افکار خود در این رساله به هیچ‌وجه به مکاشفات ذات و فعل الهی متوسل نمی‌شود، بلکه سعی می‌کند در قالبی نظام‌مند آن هسته‌ی عقلانی را که در آثار بومه نیز دیده می‌شود، بسط دهد و تبیین کند.

هگل در باب رساله‌ی آزادی می‌گوید: «شلینگ رساله‌ی منفردی درباره‌ی آزادی انتشار داده است که عمیق و نظورورزانه است؛ اما اثری منفرد و تک و تنها افتاده است، و در فلسفه امور منفرد نمی‌توانند بسط و تکوین یابند»^۲. فارغ از این عبارت هگل در مورد رساله‌ی آزادی، که مدح و ذم را با هم می‌توان در آن دید، واکنش هم‌عصران شلینگ به این اثر چندان قابل توجه نبود؛ ایشان یا این رساله را کلاً نادیده گرفتند یا صرفاً به بحث‌های سطحی در مورد آن اکتفا کردند. با این حال، این رساله بعد از زمانه‌اش تأثیر پایداری داشته است، که به‌طور خاص می‌توان به تأثیر آن بر شوپنهاور، کی‌یرکگور و هایدگر اشاره کرد.

این‌که شوپنهاور به دقت رساله‌ی آزادی را خوانده است هم از آثار اصلی وی (جهان‌هم‌چون اراده و تصور، در باب آزادی اراده و در باب بنیاد اخلاق) مشهود است، و هم از یادداشت‌های وی (که در میراث دست‌نویست^۳ منتشر شده). با این حال، چنان‌که گفتیم، شوپنهاور این اثر را اثری اصیل نمی‌داند و معتقد است که شلینگ صرفاً ایده‌های کانتی را به همراه افکار بومه بازطرح کرده است. شوپنهاور در عین این‌که اعتراف دارد که شلینگ از کانت واضح‌تر می‌نویسد، این انتقاد را به وی وارد می‌کند که منبع آراء خود را ذکر نمی‌کند. شوپنهاور به

1. Böhme, Jakob, *Sämmtliche Werke*. Band 5: *Mysterium Magnum*, Leipzig, J. A. Barth, 1843, VIII, 27.

2. Hegel, *Werke*, Band 5, Suhrkamp, 1986, S. 453.

3. *Der handschriftliche Nachlaß*

کنایه می‌گوید که در *رساله‌ی آزادی*، آزادی انسان مسأله‌ی محوری نیست، بلکه مسأله‌ی محوری خدایی است که مؤلف آشنایی صمیمی‌ای با او دارد، ولی منبع این آشنایی را ذکر نمی‌کند. فارغ از تصریحات شوپنهاور در مورد این اثر، می‌توان تأثیر مستقیم آراء شلینگ در این رساله بر شوپنهاور را در آموزه‌ی عمل عقلانی و نیز نظریه‌ی هستی‌شناختی بنیادینش، یعنی اراده چونان هستی سرآغازین، مشاهده کرد.^۱

در سال ۱۸۴۱، که شلینگ برای سخنرانی در مراسم معارفه‌اش وارد برلین شد، مشهورترین فیلسوف در آلمان و شاید در تمام اروپا بود، حال آن که از سال ۱۸۰۹، و بعد از *رساله‌ی آزادی*، هیچ اثر فلسفی‌ای از او منتشر نشده بود. هنگامی که شلینگ سخنرانی معارفه‌ی خود را در میان جمعیتی کثیر و کنجکاو ایراد می‌کرد، تقریباً ده سال از مرگِ هگل می‌گذشت. فریدریش انگلس جوان، سورن کی‌یرکگور و میخائیل باکونین از جمله افرادی بودند که در میان جمعیت نشسته بودند و در ادامه نیز در درس‌گفتارهای شلینگ در برلین شرکت کردند. این سخنرانی و درس‌گفتارهای برلین شلینگ زمینه‌ساز تأثیرگذاری گسترده‌تر تفکر متأخر شلینگ، که سرمنشأ آن در همین *رساله‌ی آزادی* است، بر تفکر فیلسوفان اروپا شد.

کی‌یرکگور هرچند با این رساله آشنا بود، اما به هیچ وجه مایل نبود که شلینگ را هم‌دست خود در تفکر اگزیستانس بداند. توازی بین تفکر شلینگ و کی‌یرکگور، خاصه اگر کلیت تفکر ایشان را در نظر بگیریم، به چشم می‌آید. به طور خاص ویژگی‌هایی که کی‌یرکگور برای انسان برمی‌شمرد، رنگ‌وبوی اندیشه‌های شلینگ را دارد: اشاره به نقطه‌ی آغاز انسان از وضعیت مبهم بی‌گناهی؛ عمل سرآغازین آزادانه‌ی انسان که معطوف به شر است؛ اضطراب به عنوان حال و هوای بنیادین اگزیستانس انسان؛ ذاتی بودن تجربه‌ی زمانی برای انسان.

اما هایدگر به طور خاص در درس‌گفتارهایش درباره‌ی شلینگ و ایدئالیسم آلمانی جابه‌جا به تمجید از این رساله می‌پردازد. هایدگر شلینگ را متفکر «خلاق اصلی» زمانه‌ی خود می‌داند و معتقد است که شلینگ با *رساله‌ی آزادی* به قله‌ی متافیزیک ایدئالیسم آلمانی رسیده است.